بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 بهمن 1393

مرحوم شیخ انصاری یک تقریبی را ارائه فرموده بودند برای اینکه مال، ماترک به طور کامل حتی در دین مستوعب منتقل می شود به ورثه. این تقریب بنابر تحریر دومی که در کلامشان آورده اند عرض کردم مرحوم شیخ سه بار این مسئله را عنوان کرده اند. مسئله 7 و 8 و 9. هر سه تا هر کدام مسئله را از اول تا آخر شروع کرده اند عنوان کردن. مسئله هفت تقریبا چکیده و خلاصه است. مسئله هشت و مسئله 9 در واقع تکرار این بحث هست. گویا چند بار این بحث را ایشان نوشته اند و دنبال کرده اند این بحث را. بنابر تحریر دومی که در همان مسئله هشتم هست تقریب کلام این جور هست. ایشان می فرمایند که لا ریب که اگر دیّان ابراء کنند میّت را یا اینکه اجنبی به نحو تبرء دین را اداء کند یا اینکه خود ورثه از مال دیگری دین میّت را ادا کنند که به طوری که دیگر میت دین دار نباشد، ورثه ارث می برند. وراثت فعلیه تحقق پیدا می کند و این وراثت فعلیه که تحقق چیدا می کند کاشف از این است که از مید به ورثه منتقل می شود چون وراثت فعلیه یعنی انتقال الوراثه شرعا و عرفا هی انتقال المال من المیت الی الورثه و تمام احتمالات دیگری که اینجا وجود دارد با این مطلب نفی می کند. اگر بگویید اصلا از ملک میت ما ترک خارج شده بود، اینجا که انتقالی نیست. به ورثه بعدا که منتقل می شود در واقع یک چیزی که اصلا ملک نبوده است تازه ملک ایجاد شده است. اصل ایجاد ملک است. اگر بگویید ملک بوده است ولی مال میت نبوده است. ملک بلا مالک بوده است. یکی از احتمالات مسئله بود این به ورثه منتقل، اصل انتقال صحیح است چون قبلا ملک بوده است ولی این ملک مال ورثه نبوده است و حالا مال ورثه شده است. ولی از میت منتقل نشده است. و ارث انتقال من المیت الی الورثه است. باید انتقال من المیت باشد. اگر بگویید که نه، در فلاصله اداء دین ملک خدا بوده است یا ملک شخص سومی بوده است امثال اینا یا ملک دیّان بوده است اینها معنایش این است که از میت به ورثه منتقل نشده است و از خدا به ورثه منتقل شده است از دیّان به ورثه منتقل شده است از آن غیر به ورثه منتقل شده است. امثال اینها. پس بنابراین این کاشف از این هست که ملک ورثه بوده است. خب این تقریبی هست که مرحوم شیخ فرموده اند. این است که ما در مورد این تقریب عرض می کردیم که مبنای شما در اینجا چیست؟ آیا اداء دین متأخر را کاشف می دانید از اینکه از همان عند الموت کلّ ما ترک به ورثه متقل شده است یا ناقل می دانید؟ عند اداء الدین می گویید انتقال پیدا می کند. اگر می گویید کاشف از این است که از اول منتقل شده است خب این مطلبی را اثبات نمی کند. بله در جایی که اداء دین بعدا شده باشد از اول ملک ورثه شده است. اما در جایی که چنین نباشد چه حکمی دارد به آن ربطی ندارد. اگر بگویید که نه، از همین الآن انتقال صورت می گیرد و ارث تحقق پیدا می کند خب معنای اینکه ارث تحقق پیدا می کند یعنی قبل از این ارث نبوده است. لازمه این مطلب یعنی تا الآن ملک میت بوده است نه ملک ورثه بوده است. این بر خلاف عکس ادعای شما را اثبات می کند. شما می خواهید بگویید که ملک ورثه بوده است و این اثبات می کند که ملک میت بوده است. اگر این دلیل را برای اثبات ملک میت بودن کسی اقامه کند اشکالی ندارد. مثلا مرحوم آقای خوئی که ملک میت می دانند اینها بگویند که وراثت فعلیه تحقق پیدا می کند پیداست که تا حالا ملک میت بوده است. برای او آدم این استدلال را بکند خب اشکالی ندارد که یک صورت ظاهری ای دارد حالا بعد در مورد او هم عرض می کنم. ولی اگر غیر از این باشد این چه وجهی دارد؟ البته یک نکته ای من فراموش کردم عرض کنم در ادامه کلام مرحوم شیخ، مرحوم شیخ می فرمایند که ارث انتقال مال بدون واسطه از میت به ورثه است. بنابراین اگر مثلا یک شیئی منتقل شد به تعبیرشان این هست، اگر به موصی له منتقل شده باشد بعد ورثه رفتند و از موصی له خریدند که نمی گویند ارث بردند. ارث باید انتقال مستقیم از میت به ورثه باشد. ولی انتقال با واسطه به آن ارث اطلاق نمی شود. خب این بیان محروم شیخ عرض کردم اصل این تقریب به نظر می رسد که این اصلا ادعا را اثبات نمی کند اگر بخواهد اثبات کند خلاف ادعا را اثبات می کند. این مطلب دیدیم واقعا این مطلب تام است به نظر می رسد که این که مرحوم شیخ می فرمایند که، اولا این نکته را عرض کنم که از آن مطلب که آیا اداء دین به نحو ناقل هست یا به نحو کاشف است به نظر می رسد که کاشف بودن هیچ وجهی ندارد. آن چیزی که به اصطلاح ادله از آن اقتضا می کند ن اقل بودن هست چون در واقع آن که موضوع ارث هست، ما ترکی که در آن دین نباشد هست. تا وقتی که دین اداء نشده است این ماترک به وصف ما ترکی که دین ندارد متصف نیست. بعد از اینکه دین ادا شد الآن عنوان موضوع صدق می کند. ما ترکی که بعدا دینش ادا می شود این موضوع ارث نیست. ما دلیل نداریم که گفته باشد که ما ترک در صورتی که به نحو شرط متأخر بعدا دین ان ادا شود این ماترک را ورثه ارث می برند. نه، آن که ما دلیل داریم ما ترکی که در آن ارث نیست. ماترکی که ماترک خالی از ارث. این به ورثه می رسد. و این عنوان بعد از خلوّ میت از دین یا به ابراء یا به اداء از غیر ماترک یا به اداء اجنبی وقتی این عنوان تحقق پیدا کرد از آن به بعد مالکیت تحقق پیدا می کند و ارث تحقق پیدا می کند. این احتمالی که هست این احتمال است. احتمال صحیح احتمال دوم است که عرض کردم این احتمال دوم اگر شخصی بخواهد با آن استدلال کند متناسب با این هست که بگوییم که این دلیل بر این هست که تا الآن ملک میت بوده است نه به ورثه رسیده است. ولی به نظر می رسد که حتی این مقدار هم ما دلیل نداریم. اینکه شما می فرمایید که لا شک فی تحقق الوراثه الفعلیه. اینکه وراثت فعلیه تحقق پیدا می کند اگر مرادتان از وراثت فعلیه به معنای حقیقی عقلی وراثت باشد نه ما به این معنا دلیلی نداریم. که گفته است که وراثت به این معنای حقیقی که عقلا وجود دارد به او، مسامحی عرفی اینجا وراثت تحقق پیدا می کند به این اعتبار. ببینید چون ولو ما قائل باشیم که در فاصله مرگ و اداء دین این مال بلاوارث می ماند. وارثی این وسط نداشته باشد. بلا مالک می ماند اصلا مالکی ندارد. ولی همینی که علت اینکه اینها غارث می برند ارتباطی هست که با میت دارند. ولی همینی که علتی که اینها ارث می برند ارتباطی است که با میت دارند. یعنی آن مال میت چون اینها اقربا میت هستند سبب مالکیتشان ارتباط با میت است. ارتباط با میت سبب شده است که این به اینها برسد. کأنه اینها نازل منزله میت هستند ارتباط میت سبب می شود که وارث قائم مقام میت باشد. چون قائم مقام، ببینید حالا من یک تشبیهی کنم اگر یک پادشاهی از دنیا برود در حد فاصلی که این پادشاه یک فرزندی دارد این فرزند فعلا خلاصه این فرزند بچه است و نمی تواند مملکت را اداره کند در این حد فاصل فرض کنید یک شورای حکومتی، یک شورای سلطنتی بوده است دیگر. این شورای سلطنت اداره مملکت را عهده دار است تاینکه آن پادشاه به سن بلوغ برسد و خودش مستقیما سلطنت را مستقیما عهده دار شود. یک موقعی ما می گوییم در همان ایام چیز هم عنوان سلطنت بر او صدق می کند. یک موقع نه، ما می گوییم که در آن زمان سلطنتی وجود ندارد. یک نائب السلطنه ای وجود دارد که اداره امور ما می گوییم در آن زمان سلطانی وجود ندارد. یک نائب السلطنه ای وجود دارد که اداره امور با آن نائب السلطنه است که سلطان به کسی برسد که شایستگی سلطانیت داشته باشد. الآن که این شاه می شود این شاه شدنش به خاطر اینکه بچه او بوده است شاه شده است. نظام به اصطلاح سلطنتی چون الآن صلاحیت نداشته است آن معروف است می گویند شاپور، در مورد نمی دانم کیست یکی از شاه های ساسانی از دنیا رفت و بچه نداشت. بچه در شکم مادرش بود تاجش رو گذاشتند روی شکم مادرش به عنوان اینکه این بچه مثلا سلطان است. خب آن یک اعتبار این است که می خواهند او را سلطان فرض کنند می گویند آن سلطان است. یک موقعی است که نه، می گوییم الآن فعلا مملکت بدون سلطان و به وسیله نائب السلطنه اداره شود آن شورای حکومتی آن مملکت را اداره کند تا آن سلطان صلاحیت اداره داشته باشد. آن شورای حکومتی آن مملکت را اداره کند تا آن سلطان شرایط اداره پیدا کند. آن موقع تازه شاه می شود. یک موقعی هست می گوییم از اول شاه است ولی محجور است. شاهی است که عنوان شاهیت دارد ولی محجور است بعدا حجب از او برطرف می شود و شاه می شود. یک موقعی است که نه، می گوییم بعد از آن تازه شاه می شود. بحث من این است که شاه که می شود جانشین چه کسی می شود؟ جانشین پدرش می شود ولو در این حد فاصل هیچ کسی شاه نبوده است. این به عنوان جانشین پدر. این هم بحث این است که این ورثه در این بین به دلیل وجود دین مالک نبودند. هیچ کس هم فرض کنید می گوییم اصلا مالک نبوده است. بعد از اینکه این دین را ادا کردند، همین الآن مالک می شود ولی مالک می شود به چه نحو؟ به نحو جانشینی میت. ملکیتش به نحو قائم مقام، حتی ممکن است این را به معنای حقیقی ارث بگیریم. بگوییم اصلا ارث یعنی قائم مقام میت شدن. بگوییم معنای حقیقی اش این است. اگر حالا معنای حقیقی ارث را هم بگوییم که انتقال از میت باید باشد بدون واسطه. این معنای عرفی ارث قائم مقامی یک شخصی به جای میت است. کأنه یک نوع ملکیت جدید حاصل نمی شود همان علقه است این چون وجود تنزیلی او است به این منتقل می شود. ارث یعنی مال از میت به وجود تنزیلی اش به جای اینکه مال میت باشد مال وجود تنزیلی اش باشد. این در اینجا محقق است. و این معنا هم در اینجا محقق هست. به نظر می رسد همین مقدار کافی است برای اینکه ارث صدق کند به مفهوم عرفی. مفهوم عرفی ارث این نیست که انتقال حقیقی از میت به او بدون فصل زمانی. همین که ورثه قائم مقام میت باشند این انتقال کفایت می کند برای اینکه ارث صدق کند. این یک بیان. یک بیان دیگر این هست که ولو ما میت را مالک ندانیم، میت در حکم مالک است. آن عبارتی که قدما داشتند، مرحوم شیخ طوسی فرموده بود که میت مالک ماترک نیست ولی در حکم مالک هست. ما بگوییم ارث این است که مال از یک کسی که از میت، میتی که مالک هست یا در حکم مالک هست به ورثه منتقل شود و شاید اصلا اینکه می گویند میت در حکم مالک است به خاطر همین که عرفا ارث صدق کند. بعد از اینکه ادا کردند، می گوید تا ادا نکرده است کل مال در حکم مال میت است بعد از اینکه به مقدار ارث، حتی در دین غیر مستوعب در دین غیر مستوعب کل مال کأنه در حکم ملک میت هست بعد از اینکه دین و وصیت ادا شد حالا به ورثه منتقل می شود و همین انتقال به ورثه ای که چون تا حالا در حکم مال میت بوده است همین کافی است برای اینکه ارث به معنای مسامحی صدق کند. این هم یک تقریب دیگر. من فکر می کنم که قدما تصویرشان این شکلی است. این است که در حکم مال میت این را تعبیر کرده اند به خاطر اینکه یک همچین مفهوم ارث را بخواهند تصحیح کنند. علی ای تقدیر عرض کردم ما دلیل نداریم که ارث به معنای حقیقی اش، اگر معنای حقیقی اش آن معنایی باشد که مرحوم شیخ تعبیر می کنم. عرض کردم اولا اینکه معنای حقیقی اش آن باشد اصلا واضح نیست. معنای حقیقی ارث ممکن است این باشد که جایگزین شدن یک نفری به جای میت. یعنی قائم مقام او شدن. کأنه نفس ملکیت موجود طرف ملکیت عوض می شود. یک ملکیت جدیده نیتس. همان ملکیت سابق هست بابا رفته است و جایش پسر نشسته است. این مفهوم در اینجا هم صادق است ولو البته توجه داشته باشید این بیان مرحوم شیخ برای نفی احتمال انتقال به دیّان، انتقال به خدا، انتقال به شخص ثالث خوب است ولی در جایی که هیچ مالکی بین میت و ورثه فاصله نشده است. فوقش این است که یک مدت بی مالک بوده است. اینجایی که بی مالک شده این قائم مقام او شدن کاملا اعتبار عرفی است و هیچ مشکلی در اینجا وجود ندارد. خب این یک مقدار بحثی که در مورد کلام شیخ بود.

کلام شیخ اجازه بدهید یک عبارتی، عبارت های مرحوم شیخ در این نسخه چاپی فکر می کنم بعضی جاهایش یک سقطی رخ داده ست و خلطی رخ داده است چه رخ داده است دو تا مطلب اینجا هست که می خواهم توضیح دهم. یکی در آن مسئله هفتم در اصل این استدلال، این استدلال را مرحوم شیخ اینجوری در مسئله هفت صفحه 199 استدلال مرحوم علامه را ایشان اینجوری تقریب می کند.

**لأنّه لو لم ينتقل إلى الوارث لزم إمّا كونه ملكا بلا مالك، أو بقاؤه على ملك الميت، أو انتقاله إلى غير الوارث،**

سه تا احتمال ذکر می کند. اگر به وارث منتقل نشود یا باید ملک بلا مالک باشد یا بر ملک میت باقی بماند أو انتقاله الی غیر الوارث. سه تا احتمال. بعد ایشان می گوید

**و الأوّل باطل [إذ**

اینکه ملک بلا مالک باشد

**إذ يترتّب عليه ما يتوقّف على الملك، كورود البيع و الإجارة عليه، و ضمانه بالمثل و القيمة، و منه يظهر بطلان الثاني، مضافا إلى أنّ الملك من الإضافات المتوقفة على تحقّق أطرافها،**

تا آخر عبارت. دو سه خط بعد می گوید أما المیت فغیر قابل للملک. احتمال ثانی را بعدا شروع می کند متعرض شدن برای رد کردنش. من به نظرم می رسد که اینجا یک احتمال دیگری وجود داشته است که این احتمال یا از قلم شیخ افتاده است یا از قلم نساخ افتاده است. اصلا از اول افتاده است. این تقریب استدلال در مسئله 8 را ببینید. در مسئله 8 که می خواهد این را استدلال کند این شکلی است. چهار تا احتمال ذکر می کند. و انّه لو لم ینتقل الیه صفحه 207

**و أنّه لو لم ينتقل إليه لزم إمّا خروج التركة عن الملك، أو بقاؤه بلا مالك، أو كون الميّت مالكا له «3»، و انتقاله**

این هم بعدش باید أو باشد. که می گوید

**أو انتقاله إلى غير الوارث،**

چهار تا ذکر می کند.

**و الكلّ باطل بالعقل و النقل**

بعد شروع می کند وجه بطلانش را بعدا ذکر کردن. اینجا به نظر می رسد یک لزم مما خروج الترکه عن الملک أو کونه ملکا بلامالک أو بقائه الی ملک المیت أو انتقاله الی غیر الوارث. و الاول باطلٌ اینکه خروج عن الملک اصلا دیگر ملک نباشد. این باطل هست چون احکام ملکیت بر آن بار می شود. اذ یترتب علیه ما یتوقف علی الملک کورود البیع و الاجاره علیه و ضمانه بالمثل و القیمه و منه یظهر بطلان الثانی، ثانی بطلان ملک بلا مالک بودن است. ثانی ملک بلا مالک بودن است. می گوید ملک بلا مالک هم باطل هست چون لازمه وجود بیع و اجاره نه تنها ملک بودن شیء هست باید مالک هم داشته باشد چون بیع باید از طرف مالک انجام شود و ضمانه بالمثل و القیمه، وقتی طرف ضامن شود مضمون له می خواهد. باید مالک داشته باشد. مضافا الی أن الملک من الاضافات المتوقف علی تحقق علی اطرافها، این ادامه منه یظهر بطلان الثانی است. مضافا الی أن الملک مع اضافات متوقف علی تحقق اطرافها. این اشکالاتی که ما اول می کردیم که یعنی چه. این تقریبی که شیخ می کند می گوید وقتی ملک هست باید مالک داشته باشد. این چیز دوم را دارد رد می کند.

سوال:...

پاسخ: اصلا از ملک خارج می شود خب اینکه ملک من الاضافات ال، اینکه رد او نیست که.

سوال:...

پاسخ: نه اصلا می شود ملک بیخود. اصلا از مملوکیت خارج می شود. مثلا ذی حق می شود متعلق الحق می شود فقط.

این اگر باشد این ربطی به او ندارد. این فرضش این است که اگر اصلا از مملوکیت خارج شود اشکالش این است که احکام ملک دارد. پس پیداست که در ملک است. اگر می گوید که در ملک است ولی مالک ندارد. این معقول نیست. ملک اضافه ای هست که اگر ملک تحقق داشته باشد باید مالک هم تحقق داشته باشد. این جواب آن است. مضافا الی أن الملک من الاضافات المتوقف علی تحقق اطرافها. مضافا الی ظهور للاتفاق علیه و بعد سوم و چهارم را بعدا رد می کند. أما المیت فقد غیر قابل للملک. میت که نمی تواند، چهارمی هم و انتقاله الی غیر الوارث مخالف للاجماع. چهارمی هم و خط بعد رد می کند. این در مسئله هشت خیلی واضح می شود این مطلب احتمالاتی که ذکر کرده است این شکلی است. این نکته را هم عرض کنم. یک جای دیگر هم ایشان در یکی یکی می آید و احتمالات را رد می کند. صفحه 209 را هم ببینید. أما احتمال انتقاله الی الدیّان أو اجنبی، می گوید احتمال اینکه ملک لله باشد، صفحه 208 می گوید احتمال اینکه ملک لله باشد به این دلیل مردود است آن را رد می کند احتمال انتقال به دیان را هم رد می کند. احتمال انتقال به اجنبی آخر آن را هم مخالف اجماع می داند فلم یبق من مقدمات الدلیل المذکور الا ابطال خروج المال عن الملک أو جواز بقاء الملک بلا مالک. دو تا مقدمه ذکر می کند. و ان أبیت عن ابطالهما بالاتفاق کما ادعاه علی ثانیهما. حالا اینجا یک عبارت دیگری هست این عبارت را هم آنجا هم یک غلط دیگری وجود دارد این در همان صفحه 209 است. از صفحه 209 اولا استفاده می شود که دو تا احتمال اینجا باقی مانده است. دو تا احتمال را ایشان می خواهد رد کند.

**و أمّا احتمال انتقاله إلى الديّان أو أجنبيّ آخر فهو مخالف للإجماع،- كما ادعي «3»- فلم يبق من مقدمات الدليل المذكور إلّا إبطال خروج المال عن الملك، أو جواز بقاء الملك بلا مالك.**

خب برای رد اینها یکی به اجماع تمسک می کند .

**و إن أبيت عن إبطالهما بالاتّفاق كما ادّعاه على ثانيهما ثاني المحققين،**

یک کلمه قال اینجا زیادی است. در حاشیه می گوید که در نسخه اصل مؤلف کلمه قال نیست. قاف نسخه اصلی است. قال اصلا نمی خواهد. و ان أبیت عن ابطالهما من اتفاق کما ادعاه علی ثانیهما ثانی المحققین، محقق ثانی می گوید ک اجماعی است که ملک بلا مالک نمی تواند باشد. اجماعی هست بر ابطال به اصطلاح بقاء الملک بلا مالک. این قال را حذف کنید

**في محكي المقاصد:**

یک دو نقطه گذاشته است. این دو نقطه را محکی قال قرار داده است بعد در حاشیه گفته است که ما در جامع لمقاصد هر چه گشتیم پیدا نکردیم. خب این مربوط اصلا به جامع المقاصد نیست. آن قال باید حذف شود. ثانی المحققین فی محکی المقاصد این دو نقطه بعدش هم باید حذف شود این فیکفیه جواب و ان أبیت است.

**و إن أبيت عن إبطالهما بالاتّفاق كما ادّعاه على ثانيهما ثاني المحققين، في محكي المقاصد فيكفي**

این یکفی کلام خود شیخ است. اصلا به جامع المقاصد ربطی ندارد.

**فيكفي في إبطالهما صحة ورود عقود المعاوضات عليه، كالبيع و الإجارة و نحوهما، مما يتوقف على**

مما یتوقف علی دو مطلب

**مما يتوقف على ملكيّة مورده، و وجود مالك ينتقل إليه عوضه**

اولا این عقود معاوضات هم باید موردش مملوک باشد مالک هم باید داشته باشد. هم باید مملوک باشد هم باید مالک داشته باشد. این عبارت هم باز شاهد بر این است که آن عبارت قبلی دو احتمال را ایشان می خواهد نفی کند. هم خروج ملکیت را می خواهد نفی کند و هم اینکه بلامالک بودنش را باید نقل کند. این است که این عبارت های که من اشکالی که اول کرده بودم به خاطر اینکه عبارت مرحوم شیخ غلط که بود منشأ شده بود که عبارت را آن جوری که اشکال به شیخ می کردیم، آن اشکال خیلی واضحی است که شیخ چجوری اینجوری اشکال کرده اند که بگوید اینجا ملک ممکن است بلا مالک چطور می شود ملک باشد بلا مالک باشد که ما اشکال می کردیم کی گفته است که ملک است؟ ما ادعا میکردیم که اصلا ملک نیست. پاسخ مطلب این هست که شیخ آن را اول رد کرده است. شیخ این را برای رد احتمال دیگر ذک می کند. یک احتمال این است که اصلا ملک نباشد. آن ردش این است که عقود المعاوضات بر آن واقع می شود و امثال لا به الا فی ملک که آن را بحثش را کردیم. یک احتمال این هست که نه، ملک هست ولی مالک ندارد. می گوید ملک باشد ولی مالک نداشته باشد که معنا ندارد. این است که این دو تا عبارت پیداست که آن عبارت اول خیلی بد تصریح کرده اند. این تصریح اینجایش را نمی دانم که چرا اینجوری انقدر بهم ریخته این قسمت را تصریح کردند و اینها

سوال:... قال ندارد چطور..

پاسخ: چه عرض کنم

نه چه جوری باید آن وقت بعد هم جالب اینجا است که قال گذاشته اند و عبارت بعدی را هم چیز کرده اند و گفته اند که در جامع المقاصد پیدا نکردیم. عبارتی از نسخه دیگر آورده اند بعد اشکال هم کرده اند. من فکر می کنم اینها ابتدائا عبارت آن نسخه را کار کرده اند و کارها را روی آن انجام داده اند بعدا نسخه اصلی را بعدا گیر آورده اند. بعدا که گیر آورده اند متوجه نشده اند حالا که گیر آوردیم باید یک بار دیگر کار بر اساس نسخه اصلی شود به هر حال متوجه این مطلب نشدند. خب حالا از این مطلب بگذریم مرحوم شیخ در اینجا یک مطلبی را من عرض کنم مرحوم شیخ اینجا به خصوص در بحث هم در تحریر دومش آن مسئله هشت و هم در تحریر سومش در احتمالات مسئله احتمال اینکه به خدا منتقل بشود را با اجماع رد می کند همین جور هم هست ما احتمال اینکه به خدا منتقل بشود هم اجماع بر ضدش هست و هم اینکه این یک احتمالی هست که اگر وجود داشت باید ادله بر او قائم بود. هیچ ادله ای برای اثبات این مطلب وجود ندارد که به خدا منتقل بشود. این اشکال ثبوتی هم نداشته باشد اثباتا اشکال دارد. اثباتا خب باید دلیلی دال بر این مطلب باشد. اشکال اثباتی دارد همین جور است که مرحوم شیخ فرمودند. ولی ایشان اکتفا نمی کند به اشکال اثباتی. اشکال ثبوتی هم می کند. می گوید اصلا ملکیت متعارفی که انسان ها دا رند این ملکیت را برای خداوند فرض کردن محل تأمل است. این مطلب، مطلب ناتمامی است. هیچ مانعی ندارد که خدا را مالک فرض کنیم. خدا می تواند خودش را مالک به همان ملکیت اعتباری فرض کند و این آثاری دارد. عرض کردم ببینید در بعضی از امور خداوند خودشان را مالک فرض کرده اند. در ارث و در خمس یک ششم از خمس سهم خدا قرار داده شده است. این یک اعتباری هست که این بحث این هست که شما می گویید لغو است نه اینها لغو نیست. برای اینکه این اهمیت خمس روشن بشود و برای اینکه بین خمس و زکات فرق گذاشته شود. خمس و زکات، خمس در واقع یک نوع حق ریاست و امثال اینها است. حق پیغمبر و حق امام و حق خدا و حق ذوی القربی پیغمبر. این برای اینکه آن حق خمسی یک حق با تشریفاتی قرارداده شود خدا خودش را هم جزو ملاک قرار داده است. این برای یک نوع اهتمام قائل شدن براید پیغمبرش است اهتمام قائل شدن برای امامش است و اهتمام قائل شدن برای ذریه امام هست.

سوال:...

پاسخ: نه ملکیت متعارفه است. ملکیت یک اعتبار متعارف است و خب شما هم بگویید لغو است. نه لغو نیست. امام و پیغمبر به عنوان جانشین خدا روی زمین حق دارد لغویت در صورتی وجود دارد که هیچگونه ثمره ای بر او وجود نداشته باشد مثل ملکیت بچه. بچه که برایش ملکیت قرار می دهیم این لغو که نیست به اعتبار اینکه ولی ای دارد و آن مال را می تواند در آن راهی که به نفع بچه هست صرف کند. این هم این ملک، ملک خداست ولی بر آن ملک قرار داده شده است آن امام و پیغمبر خداست که باید آن هم در راه خدا صرف شود. نه ممکن است نت واند. این خیلی معلوم نیست بتواند.. مسائل شخصی خودش. ممکن است اصلا هر دو جور آن می شود. هر دوجور آن امکان دارد. آن را باید دید که ادله بر چه چیزی قائم است. به اعتبار اینکه امام و پیغمبر جانشین خدا در روی زمین هستند در مصارف شخصی شان هم بگوییم می توانند صرف کنند آن هم اشکال ندارد. هم بگوییم نه به اعتبار جانشینی نیست به اعتبار، این که صرف خداوند بر روی زمین که خودش نمی تواند امورش را چیز کند کأنه یک ولی ای هست که اموال خدا در اختیار او قرار داده می شود در راه او باید صرف بشود.

سوال: ما به ازا که ندارد. ملک کلی...

پاسخ: ملکیت که و جود اعتبار است. ملکیت یک اعتبار و یک امر اعتباری است باید لغو نباشد این لغو هم نیست هیچ مانعی ندارد کما اینکه ملکیتی که برای کعبه فرض می کنیم. کعبه که مالک می شود به چه اعتبار است؟ به اعتبار اینکه این مال باید صرف امور کعبه شود. اصلا کعبه را مالک فرض می کنیم به اعتبار اینکه در راه او باید صرف شود اشکالی ندارد. اگر در راه خدا بخواهد، عرض کردم هر دو جورش امکان دارد. آن را باید دید که ادله به کدام قائم است. هم مالکیت خدا به اعتبار اینکه خدا را مالک قرار داده است تا به امام و پیغمبر آن مال منتقل شود بشود سهم امام که شاید ادله با این چیز باشد مساعد با این معنا باشد که در واقع

سوال: که سهم آنها رابیشتر کند؟

پاسخ: که سهم آنها را بیشتر کند با تشریفات بیشتر. سهم امام بیشتر باشد ولی با یک احترام بیشتر. از این یک ششم سه سهم آن مال امام است ولی یک سهم آن بالاصاله و دو سهم آن بالنیابه. این یک جور هست که ظاهرا ادله با این قائم هست که بگوییم یک سوم آن از این خمس یک دوم آن سهم امام هست و یک دوم آن سهم سادات است. آن چیزی که عملا هم علما به آن فتوا می دهند این هست دیگر. نصفش را سهم امام می گیرند و نصفش را سهم سادات. یک سهم اضافه کرده است برای اینکه سهم امام بیشتر شود ولی چرا مستقیم به امام نداده است به خاطر احترام. کأنه یک تشریفاتی هم برای امام قائل باشد و اینکه امام جانشین خدا است. امام چانشین پیغمبر است این را در ذهن افراد بیشتر جایگیر کند. این یک اعتباری است که این شکلی این مانعی ندارد. عرض کردم حالا این جوری نباشد، نه به اعتبار اینکه خدا را مالک قرار دهد برای اینکه آن چیزی که برای خدا هست در راه خدا به اعتبار اینکه در راه خدا باید صرف شود آن هم مانعی ندارد. من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا، به این اعتبار است که می گوید که کأنه در روایات هست که شما دارید به خدا قرض می دهید و خدا دارد به این فقرا می دهد. این مال خدا است که خدا دارد تصدق می کند بر فقرا. آن هم یک اعتبار دیگر است. بنابراین مانعی ندارد مالکیت خدا. باید دید مالکیت خدا را چطوری مصحح می خواهد و مصحح مالکیت خدا به انواع و اقسام و به گونه های مختلف تصویر می شود. ببینید گاهی اوقات هم حج را اصلا خدا را مالک حج قرار داده می شود. نذر خدا مالکش است. منذور له را ما خدا را مالک قرار می دهیم و هیچ مانعی ندارد. نتیجه اش این هست که از اصل مال خارج می شود. دین لله ای که شد از اصل مال خارج می شود این هم مصححش این است که از اصل مال خارج می شود. نذر از اصل مال خارج می شود. به خاطر اینکه همه توجه داشته باشید که این را خدا مالک است. خدا شما را می گیرد که چرا حق مرا ادا نکردید. کسی که حج نرفته است کسی که نذرش را ادا نکرده است کأنه با خدا طرف شده است. به خاطر همین کأنه کافر به خدا شده است.

سوال:...

پاسخ: آهان ان مالکیت حقیقی آثار تشریعی ندارد. ما دلیل نداریم که هر کس که مالک حقیقی است آثار تکوینی برایش بار شود. چه کسی گفته است؟ آن آثار بر مالکیت اعتباری بار می شود. مالک اعتباری آن آثار تشریعی برایش بار است. مجرد آثار حقیقی خدا منشأ نمی شود که جواز تصرف غیر نداشته باشند. خدا مالک حقیقی است. من هم مالک هستم اعتبارا پس بنابراین من...

سوال:...خدا اجازه بگیرد اینطوری...

پاسخ: من می خواهم بگویم که مالکیت حقیقی خدا، اصلا مالکیت غلط است اینکه خدا مالک است، نه، مالکیت اصلا یک امری است اعتباری. خدا سلطه حقیقی دارد. نه مالکیت. مالکیت معنای لغوی است.

سوال:... مال من تصرف کند باید اجازه گیرد یا نه می تواند...

پاسخ: من مالک اعتباری هستم نه

سوال: اجازه دارم که تصرف کنم.....

پاسخ: این اشکالی ندارد هیچ مانعی ندارد.

سوال:...

پاسخ: بستگی دارد که خدال آیا برای خودش مالکیت، این دو تا اعتبار با هم دیگر منافات دارد. اینکه خدا هم خودش را مالک اعتباری بداند و هم شخص را مالک اعتباری بداند این دو تا با هم دیگر منافات دارد. یعنی این مالکیت اعتباری به همان معنای مالکیتی است که افراد بینشان هست. هیچ مانعی هم ندارد آن چیزی که موضوع جواز تصرف هست مالکیت اعتباری است.

سوال: آخه سلطنت...

پاسخ: سلطنت دارد یعنی حق سلطه دارد.

سوال:..

پاسخ: نخیر مالکش هستم نه، یعنی در عالم قانون گذاری ممکن است مالکش نباشم. اعتبار یک اعتبار قانونی است در نظام قانون گذاری باید مالک فرض کرد. مجرد این چیز قانونی،

سوال:....

پاسخ: مالک حقیقی بودن کافی نیست برای اینکه در نظام قانون گذاری حق باید، بستگی دارد من که چیز هستم چه جوری، آن کسی که...

سوال:...مالک حقیقی این مال هستم... باز هم مالک حقیقی هستم .. من چه نیازی....

پاسخ: نه قانون گذار حق دارد. خدا چند شأن دارد. اولا خدا شأن قانون گذاری دارد.

سوال:... از آن مالکیت حقیقی می توانم استفاده کنم هیچ مالکیتی برای خودم جعل نکنم

پاسخ: بله می توانم جعل نکنم یا بکنم. بستگی دارد که من برای خودم مالکیت جعل کرده باشم یا نکرده باشم.

سوال: یعنی آنجایی که می گوید...برای شما نیست برای من بوده

پاسخ: نخیر نبوده هست.

سوال:...

پاسخ: نه همین الآن جعل می کنم. میگوید یک ششم آن مال خداست. معنایش این است که کلش نیست.

سوال:...

پاسخ: نخیر نخیر نه نه اصلا به این معنا نیست. اتفاقا من ذالذی یقرض الله قرضا حسنا یعنی به من قرض بدهید مال من نیست. اتفاقا تعبیرش این است که خدا خودش را می گوید مال من نیست بیایید به من بدهید. این در مقام اعتبار کأنه من چیز ندارم بیایید به من بدهید. کأنه خدا از شما گرفته است. اینها عالم اعتبار است دیگر. عالم اعتبار را با عالم تکوین و چیز نباید خلط کرد.

سوال:...

پاسخ: خلط شده است یعنی آن دعواهایی که آنها داشته اند ناشی از همین است که ابی مالک حضرمی و اینها چیزهایی که داشته اند بحث از مجرای خودش به یک معنا خارج شده بوده است.

سوال:...

پاسخ: نه دعوا لفظی بوده است. آنها سر مالکیت اعتباری دعوا داشتند. ولی مالکیت اعتباری طولی. حالا آنها بحث های خاصی دارد که ابن ابی عمیر و اینها می خواهند بگویند که کل اینها مالکیت اعتباری برای خدا هست و مالکیت اعتباری برای مردم. یعنی به نحو طولی. یعن دو تایش را اعتباری می دانند. دو تایی اعتباری می دانند ولی می گویند که در عین اینکه مردم مالک هستند امام هم مالک است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد